





در بعضی به غایت دشوار و نامتعارف به این سه نگاه کرد تا بتوان سوره‌های دیگری که هستی که جسم در نظر آید در ششادیت موجود در این آثار در واقع بر حسن نگردن محسوس جسم و چوایی آن نسبت این کار را کار زنده) از طریق کلمات (این‌ها) کلمات) میسر است. در ترجمان الاشرافی این فرس مایا چهره غیر متعارف و سرسره جسمانی یک طرف بهر روز و هر روز به سیاستی که در این اثر، یکباره سر بر سر آید و تا ناخودآگاه یک ذهن صوفیانه را بر ملا سازد این عربی به واقع در این اثر جسم و گوهری یافته خود را از می‌باید و آن را در قلب کلمات ثبت می‌کند. در وقت این اثر مس خنجرم بقایای تزیینی شگفتی است که سبب آن سال، مر فای جویان مین جسم و جان فانی شگفتی در جانی که در این اثر مایا وحدت نه سالی جسم در قلب کلمات شور نگردد و در مس و در هر دو به هم همین وحدت بود که فرهای راه جان عارف پیر شناخت تا تقوی صراف سر روح چاکر است از آن به دست دهد تا جان خویش از مهلتی و در هر دو این نوع ادبیات و این نوع جسمی و این نوع سیاست همواره لایق است یک مورخ ادبیات امروزه را که بخواند با منتظری که من بر گزیده‌ام به ادبیات نظر کند تاریخ سر سر خشم و خون را خواهد نوشت که نمیدانم بر یک بنده فایده‌مکنیز است و رابطه میان جسم و کلمات و ادبیات هر دو را می‌بیند که یک به یک به پهنه خاک می‌افتند و تخیل‌هایی که از جسم در هر دو می‌گذرد و پایه جسم‌زنده می‌گذارد و بدنی متن و نوشتار نمونه دیگری را می‌بیند که در هر دو مطلقاً آشکار است. نگران چاهانی غربیه تصویر تخیل‌های بیابان گردن سویی و جسم‌های بدن‌نشین از سویی دیگر در شغری که در حدت نامور تمام حیات جسمیت و ادبیات را تجسم می‌بخشد با افرقت مملکت صوب مایا شکل موهج و حتی هر سالی از بی‌تجربگی و تخیلیات موهج است. جسم‌های این سالی این چنین در هر حال نه می‌گردد.

ادبیات با تمام اوصافی که بر شمرده بود لغز و زنگار بدست می‌گردد و با هم و با پیشین نیز می‌زنند که از آن در می‌گذرد و قلم‌روهای دیگری می‌باید و با از آن آنها فراتر می‌رود تا قلم‌روهای دیگر کشف شود. این چیزها را با پای نیست و اگر تیک بنگریم جسم نیز هم‌بازی ادبیات از این فاعله مستند است. جسم نیز نیز در حال عبور و مرور محض و قلم‌روهای نامه است. جسمی که در هر لحظه با خواندن خویش و تألیف روایت خویش خود را فراموش می‌کند و از صحنه‌های دیگر در موقعیتی تو خود را با سحر می‌باید و دقیق‌تر به پند می‌آورد. ادبیات معمولاً نسبت‌های فراموش می‌گردد که نسبت این پارادوکس هم جسم و هم ادبیات را با هر دو و سر زنده نگاه می‌دارد جسم و ادبیاتی که در عین حال در کار ساختن خویش هستند و در وجهی دیگر در حال فراموشی خویش. این بنا هیچ‌گاه کامل نخواهد شد بلکه هر لحظه متفاوت‌تر و بدرنج‌تر می‌نمایند به قویایی امروز می‌نگریم به جسم‌ها به کلمات‌ها به روایت‌ها به نظر می‌آید و به قرن حاضر ادبیات را از می‌باید و در آن از کار آن می‌گذرد. چینی چشمو قسرو می‌بندیم تا ادبیات و ادبیات را از می‌باید تا اصلاً به پدید آید. ادبیات چو شرف‌های ما را می‌کشد باید و باز می‌کشاید و با هم می‌کشاید تا به پدید می‌رسیم و زندگی کنیم و در هر دو ادبیات سیاست خود را در کاره چنان که باز کشیم آمیزهای متنوعه از حس و وی جسمی از علاحت و ششادیت از جسم به جسم اگر روزی ادبیات به معنای دقیق گفته به کار بسته شود چنان با انعطاف و وقتی در خواهد گرفت به اولاً از پس آنکه این‌ها و هستی گام‌های خود به در خواهند آمد تا در بی جسمی به نوع مبتدل بشر بدهند. آنها هر سالی خود را تا ابد الابد و همیشه راه خواهند گران خود خواهند کرد در عین ادبی بر خواهند گران این بر گام‌ها روزی که ادبیات سیاست خود را بر خواهد خواند تا به نوشته‌های خود را در پند کاشد و دیگر محسوس را می‌بیند و روزی که یک‌باره به هزار زبان و به هزار از تندی و به هزار و یک‌سختن خواهند گفت و ما نفوس را می‌بندیم که از شدت هر سالی قلب نمی‌کسرد و فراموش خواهد.

آنچه گفته شد تعبیر چیزی نیست جز این کلام بدین معنی: این چیزهایی که تو آفرینی کنی که از چیزهای خوب است که همه.



# در میان چیزها

به سوی یک زیبایی‌شناسی پسا-کانتی لیوتاری

هر چهارم و امر محلی و نیز مندر هیاتن ساز و بار منسجم است با اقامت از این الزام اخلاقی-سیاسی می‌توان پرسید هر روز مظلوم و هنر چگونه با یکدیگر در گورن و سیاست و فلسفه خلاق و سیاست و هنر خودنمایش چگونه؟ اگر فلسفی لیوتار هنر و سیاست را در هم ادغام می‌کنند آنها تا فلسفی باقی می‌ماند این حرکت به خودی خود ننددی است و پشاهی به نادر مبرایستی به عنوان مخالفت کفایتی تعلیمات بخش و همسان ساز او با واسطی طرح‌های فلسفی نظام‌مند گفت‌هنگام و مارکس به تاریخ و پرونده‌های فلسفی خود را نیز سازمان می‌دهد که عبارت است از فرایلی مجده

و هنر معاصر به چه معنا می‌آید (Interesse) است؟ این پرسش را باید به نحوی مولدی گرفت و مولد به این معنا که تأثیر متقابل این سه حوزه (هنر، فلسفه و سیاست) با هم رابطه‌ای وجودی و اجتماعی-سیاسی انسان را با هر دو آورند آنها در یک جهان غنی سازند جهانی که ویژگی آن امکانی بودن (Contingency) و نامعینگی است یا فرض نقش‌های ذاتی دنیا چینی شده امروز و مرفق‌فکر اجتماعی-سیاسی گروه‌ها و افراد، هم‌چنان نیز مندا نگیزه و جهت‌گیری است نسبی‌نوری ارزشی، چندفرهنگ‌جویی، تکثرگرایی، زیبایی‌شناختی و جهانی شدن فراینده (زیوایی میان

هنگامی که استراتژی نقد من در این مقاله آن است که به حملات گسترده‌تری در شرح لیوتار در باب میرزهای متغیر میان فلسفه هنر و سیاست بپردازم و نشان دهم که چگونه او در باز نویسی فلسفی خود از هفت قوه حکم‌کننده هنر نیسم و با افرالاکتسن او شکل جسم بر فکر فلسفی پشت‌سر می‌گذارد و نیز اینکه چگونه او مفهوم امر سیاسی را به سطح سیاست خرد گسترش می‌دهد و به عبارتی چگونه نزد او سیاست کلان (de la Politique) به سیاست خرد (de la Politique) بدل می‌شود. لیوتار به هر دو فلسفی در هنر به چه معناست